

بخواهد مردم را به وسیله زدن، پس راندن و یا مجروح کردن و کشتن، به کار معروفی وادارد، که در این صورت چنین امر به معروفی واجب نیست، مگر به اجازه سلطان وقت که برای ریاست و حکومت بین مسلمانان نصب شده است... و نهی از منکر نیز دارای اقسام سه گانه گذشته است. پس به وسیله دست این است که با توسل به زور و مجروح نمودن و لطمه وارد کردن، مردم را از متکرات بازدارد، و همان گونه که در امر به معروف گفتیم نیاز به اجازه سلطان دارد...^۱.

۲ - «... اگر امر به معروف و نهی از منکر نیاز به وارد کردن جراحت و کشتن پیدا کند، آیا واجب است یا نه؟ برخی گفته‌اند بلی و برخی گفته‌اند: نه، مگر با اذن و اجازه امام که به نظر ما نظر دوم صحیح‌تر و اصولی‌تر است»^۲.

در توضیح کلام این دو بزرگوار باید گفت در صورتی که اجرای معروف و جلوگیری از منکر بر ایراد ضرب و جرح مبتنی باشد، آیا امر به معروف و نهی از منکر واجب است یا اینکه مشروط به اجازه امام است، دو نظر در این زمینه وجود دارد. یک نظر بر اساس اطلاق ادله است [که به طور مطلق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌شمارد] و نظر دیگر بر این اساس است که اگر هر کسی در چنین شرایطی بتواند خودسرانه عمل کند، موجب هرج و مرج شده و در برخی مراحل موجبات اختلال نظام را فراهم می‌آورد.

در روایت جابر از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: «منکر را با دلهایتان ناخوشایند بدانید و با زیانهایتان نهی کنید و با اعمال قدرت پیشانیهای کسانی که مرتکب منکر می‌شوند را بکوبید»^۳.

و در روایت یحییای طویل، از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود:

«خدا هرگز زبان را باز و دست را بسته قرار نداده بلکه آن دو را به گونه‌ای

قرار داده که هر دو با هم باز و هر دو با هم بسته می‌گردند»^۴.

پس اطلاق این دو روایت و برخی از روایتهای دیگر مقتضی آن است که امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به اجازه حاکم نیست که در این باره می‌توان به باب سوم از ابواب امر به معروف و نهی از منکر کتاب وسائل الشیعه مراجعه نمود.

۱. نهاییه شیخ طوسی / ۳۰۰ کتاب امر به معروف و نهی از منکر.

۲. شرایع الاسلام. ۳۴۳/۱.

۳. جابر عن ابی جعفر علیه السلام: فانكروا بقلوبکم والفظوا بالسنتکم و صكروا بها جباهم. (وسائل ۴۰۳/۱۱، باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث ۱).

۴. یحیی الطویل عن ابی عبدالله علیه السلام: ما جعل الله بسط اللسان و كف اليد ولكن جعلهما يبسطان معاً و يكفان معاً. (وسائل ۴۰۴/۱۱، باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر، حدیث ۲).

اما ممکن است گفته شود وجوب امر به معروف و نهی از منکر به اجازه امام مشروط نیست بلکه وجود آن غالباً به اذن امام و حاکم مشروط است، چرا که ضرب و جرح حاصل نمی‌گردد مگر براساس قدرت. پس لازم است حکومت حقه تحصیل نموده تا براساس آن، قدرت بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر منظم و به دور از هرج و مرج حاصل گردد، و این نظری است که بر پایه‌های تحقیق استوار است. در این صورت، اذن امام شرط وجود است نه شرط وجوب.

از سوی دیگر، ادله امر به معروف و نهی از منکر با همه اطلاق و کثرت و مؤیداتی که دارد، خود از قوی‌ترین دلایل بر ضرورت اقامه دولت حقه اسلامی است، و به همین معنی اشاره داشت خبیر یحیای طویل که بر اساس مضمون آن مقصود از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نمی‌گردد مگر با تحصیل قدرت و بسط ید. زیرا هر امر به معروف و نهی از منکری که به دنبال آن در صورت تخلف اعمال قدرت نباشد، غالباً اثری مترتب نیست. و شأن خداوند تبارک و تعالی اجل از این است که حکمی را که خاصیت و اثری بر آن مترتب نیست، جعل و تشریح نماید.

تفصیل این مباحث باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد و ان‌شاءالله در مسئله امر به معروف و نهی از منکر و اداره حسبه در فصل پنجم از بخش ششم کتاب به تفصیل از این مباحث سخن خواهیم گفت.

حکومت و تجارت

۳ - «... فروشنده باید مالک جنس بوده و یا از جانب مالک، اجازه فروش داشته باشد، مانند پدر و جد و وکیل و حاکم و شخص مورد اعتماد حاکم»^۵.

۴ - «... حاکم، شخص احتکار کننده را مجبور می‌کند که کالاهای احتکار شده را به فروش برساند، اما حاکم برای کالا نرخ مشخص نمی‌کند، و بعضی گفته‌اند که نرخ آن را حاکم مشخص می‌کند، ولی نظر اول درست‌تر است»^۶.

۵ - «... و اگر زمانی ارزاق عمومی بر مردم تنگ شد و فقط افراد محتکر هستند که کالاها را در انبارها انباشته کرده‌اند، بر سلطان است که شخص محتکر را نسبت به فروش کالاهای مورد احتیاج مردم مجبور نماید»^۷.

حکومت و دین (قرض)

۶ - «... کسی که بدهکار است جایز نیست وقت‌کشی کند و در صورتی که توان

۵. شرایع کتاب التجاره ۱۴/۲.

۶. شرایع ۲۱/۲.

۷. شرایع ۳۷۴/۱.

پرداخت طلب بستانکار را دارد، معطل نماید و اگر به چنین کاری دست زد بر حاکم است که او را بازداشت کرده و ملزم به پرداخت دین کند، و اگر مشخص شد که آن شخص تنگدست بوده و از پرداخت دین ناتوان است، حاکم باید او را آزاد کند. و اگر از پرداخت دین ناتوان نبود اما نسبت به پرداخت آن اقدام نکرد، حاکم می تواند اموال منقول و غیر منقول او را به فروش برساند و دین او را ادا نماید. و اگر شخص بدهکار غایب بود بر حاکم لازم است به شهودی برای اثبات دین، اقامه می شود، گوش دهد و قسمتی از اموال او را به فروش رسانده و به طلبکاران پرداخت کند.^۸

حکومت و قبول ولایت:

۷ - «... پذیرفتن مسئولیت و به عهده گرفتن کاری از جانب سلطان عادل که امر به معروف و ناهی از منکر است و بر اساس عدالت هر چیز را در جای خودش قرار می دهد، جایز است و حتی نسبت به پذیرفتن چنین مسئولیتی ترغیب و تشویق نیز شده، تا جایی که چه بسا به حد وجوب رسیده است.»^۹

۸ - «... اگر شخصی از طرف حکومت، مسئولیتی نظیر مسئولیت گردآوری مالیات و قضاوت و سایر کارهای اجرایی را پذیرفت جایز است در مقابل کاری که انجام می دهد پول و جایزه و صله ای دریافت دارد. زیرا اگر این مسئولیت از طرف سلطان عادل به او واگذار شده است که سخنی در آن نیست و برای او پاک و حلال و طاهر است. و اگر از طرف سلطان جائری به او واگذار شده باز هم از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام مجاز است در آن مال تصرف کند، چون که او هم در مقابل کار خود از بیت المال سهمی دارد»^{۱۰}.

۹ - «... اشکال ندارد که انسان در مقابل حکومت و قضاوت بین مردم از طرف سلطان عادل، مزد و پاداشی دریافت دارد، اما از طرف سلطان جائر، جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و یا ترس»^{۱۱}.

حکومت و رهن (گرو)

۱۰ - «... و اگر رهن دهنده و رهن گیرنده، رهن را نزد شخص عادل به امانت قرار دادند، در هر زمان که مطالبه نمودند، شخص عادل باید آن را به آنان یا کسی که مورد قبول آنان باشد بازگرداند و اگر هر دو نفر آنها [رهن دهنده و رهن گیرنده] مفقود شده باشند، حاکم باید رهن را دریافت کند، و اگر آن دو غایب بودند، بدون اینکه ضرورتی وجود داشته

۸. نهاییه / ۳۷۴.

۹. نهاییه / ۳۰۵ - ۳۰۶.

۱۰. نهاییه / ۳۵۷.

۱۱. نهاییه / ۳۶۷.

باشد جایز نیست که شخص عادل اموال رهنی را به عادل دیگری یا حاکم واگذار کند، و اگر واگذار کرد و تلف شد، شخص اول مسئول خواهد بود و همچنین است اگر یکی از آنها غایب باشد. اما اگر در نگهداری آن عذری داشته باشد می‌تواند آن را به حاکم تسلیم نماید... و اگر از طرف کسی که چیزی در گرو اوست بیم خیانت می‌رود حاکم می‌تواند رهن را به شخص امین دیگری منتقل نماید...

... اگر مدت قرض، سررسید و بدهکار از پرداخت بدهی خود عاجز بود، در صورتی که طلبکار از طرف او وکالت داشته باشد می‌تواند رهن را به فروش رسانده و طلب خود را دریافت دارد.

اگر فاقد وکالت بود، بدهکار را به نزد حاکم می‌برد تا حاکم او را مجبور به فروش رهن نماید، و اگر از فروش امتناع نمود، حاکم می‌تواند او را بازداشت کند تا به فروش رهن رضایت دهد و یا اینکه حاکم رأساً اقدام به فروش رهن نموده و طلب طلبکار را پرداخت نماید. و اگر مال مشاعی به رهن گذاشته شد و بین طلبکار و شریک در نگهداری آن مال، نزاعی پیش آمد، بر حاکم است که آن مال را خود نگاه دارد و اگر مال منفعتی دارد آن را اجاره دهد. و اگر بدهکار با طلبکار در پول رایج روز، نزاعی پیدا کردند و هر کدام پولی غیر از پول معمولی را از دیگری خواستند، حاکم آنها را به قبول پول رایج و غالب مجبور می‌نماید.^{۱۲}

حکومت و حجر

۱۱ - «حجر شخص بدهکار [یعنی ممنوع از تصرف کردن او در اموال خود در جایی که تمام اموالش به مقدار بدهکاریش باشد] ثابت نمی‌شود مگر با حکم حاکم و در مورد شخص سفیه که آثارش ظاهر باشد، حق آن است که به مجرد ظهور آثار سفاهت در او نمی‌توان بدون حکم حاکم، وی را محجور دانست و اگر کسی محجور باشد حجر او جز با حکم حاکم از بین نمی‌رود»^{۱۳}.

حکومت و شرکت

۱۲ - «در مال مشترک اگر ضرری از تقسیم در بین نباشد و یکی از شرکا خواهان تقسیم و دیگری مانع باشد، حاکم شخص مانع را ملزم به قبول تقسیم می‌کند»^{۱۴}.

حکومت و ودیعه

۱۳ - «... شخصی که اموالی نزد او به ودیعه و امانت گذاشته شده، نمی‌تواند آن را به

۱۲. شرایع، ۸۰/۲ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۵.

۱۳. شرایع، ۱۰۲/۲.

۱۴. شرایع، ۱۳۲/۲.

کسی جز به مالک و یا وکیل او تحویل دهد. مگر اینکه از نگهداری مال و دسترسی به صاحب آن یا وکیل وی معذور باشد، که در این صورت مال را به حاکم می سپارد^{۱۵}».

حکومت و وکالت

۱۴ - «... و سزاوار است حاکم برای افراد سفیه، افرادی را به عنوان وکیل مشخص کند که سرپرستی و وکالت آنها را به عهده داشته باشند^{۱۶}».

۱۵ - «... سرپرست امور مسلمین و حاکم آنان باید برای سفیهان و ایتام و کسانی که مصالح خود را در جامعه تشخیص نمی دهند، سرپرست و وکیلی مشخص کند تا حقوق آنها را مطالبه کرده و از آنان دفاع نماید^{۱۷}».

حکومت و وصیت

۱۶ - «... اگر شخصی قبل از آنکه از دنیا برود کسی را به عنوان اینکه عادل است وصی خود قرار داد، اما پس از مرگ او، وصی فاسق شد، ممکن است در این صورت بگوییم که وصایت باطل می شود. زیرا وی، بر اساس عدالت وصی بوده است و چون عدالت از بین رفته، وصایت هم از بین می رود و در این هنگام حاکم، شخص امینی را به جای او به عنوان وصی میت مشخص می کند...»

... و اگر میت دو نفر را وصی خود قرار داد... حاکم آن دو را مجبور می کند که در کنار یکدیگر به وظایف وصایت عمل نمایند و اگر از همکاری با هم شانه خالی نمودند حاکم می تواند به جای آنان اشخاص دیگری را به عنوان وصی میت مشخص نماید...

همچنین است اگر یکی از آنها مریض شد و یا از عهده انجام وظایف خود برنیامد، حاکم، شخص دیگری را که از عهده برآید به جای او تعیین می کند^{۱۸}».

«و اگر وصی به تنهایی از انجام وظایف وصایت ناتوان بود حاکم می تواند شخص دیگری را کمک او قرار بدهد و نیز اگر خیانتی از او مشاهده گردید می تواند شخص امین دیگری را به جای او بگمارد... همچنین اگر انسان بدون وصی از دار دنیا برود حاکم می تواند نظارت بر اموال و دارایی او را به عهده بگیرد^{۱۹}».

۱۷ - «... اگر از وصی میت خیانت آشکار گردید، بر سرپرست امور مسلمین است که او را عزل و شخص امینی را به جای او بگمارد، و اگر خیانتی از او آشکار نگردید اما شخص

۱۵. شرایع، ۱۶۷/۲.

۱۶. شرایع، ۱۹۸/۲.

۱۷. نهاییه / ۳۱۷.

۱۸. شرایع ۲/۲۵۶.

۱۹. شرایع ۲/۲۵۶ - ۲۵۷.

ضعیفی است که قدرت انجام وظایف وصایت را ندارد، بر حاکم مسلمین لازم است شخص امین و کاردانی را برای کمک به او مشخص نماید.^{۲۰}»

حکومت و نکاح

۱۸ - «در عقد نکاح ولایتی به جز برای پدر و جد و اجداد پدری و مولی و وصی و حاکم نیست.^{۲۱}»

۱۹ - «... در صورتی که مردی با داشتن تمکن مالی لباس و نفقه همسر خود را ندهد حاکم، او را به پرداخت نفقه یا طلاق مجبور می‌کند.^{۲۲}»

۲۰ - «... اگر زنی با مردی به حساب اینکه صحیح و سالم است ازدواج نمود، اما بعداً معلوم شد که آن مرد، اخته (خصی) است، زن مختار است که با او ادامه زندگی دهد و یا جدا گردد... و بر امام است که شخص خصی را تعزیر نماید که دیگر مانند این حرکت را انجام ندهد.^{۲۳}»

حکومت و اصلاح زن و شوهر

۲۱ - «... اگر زن و شوهری با هم ناسازگاری می‌نمایند و بیم طلاق و جدایی آنها می‌رود، حاکم یک نفر از خانواده زن و یک نفر از خانواده شوهر را برای اصلاح بین آنها به عنوان حکم مشخص می‌نماید.^{۲۴}»

حکومت و طلاق

۲۲ - «... اگر دیوانه، ولی و سرپرستی نداشته باشد سلطان یا کسی که از طرف سلطان منصوب است همسر او را طلاق می‌دهد.^{۲۵}»

۲۳ - «... اگر شخصی در حال مستی یا دیوانگی یا آشفتگی و عدم تعادل مزاج و آنچه شبیه اینهاست، همسر خود را طلاق بدهد، طلاق واقع نشده و غیر صحیح است... و اگر برای آنها سرپرستی نیست امام یا نماینده او از طرفشان، همسرانشان را طلاق می‌دهند.^{۲۶}»

۲۰. نه‌ایه / ۶۰۷.

۲۱. شرایع، ۲/ ۲۷۶.

۲۲. نه‌ایه / ۴۷۵.

۲۳. نه‌ایه / ۴۸۷ - ۴۸۸.

۲۴. شرایع ۲/ ۳۳۹.

۲۵. شرایع ۳/ ۱۲.

۲۶. نه‌ایه / ۵۰۹.

حکومت وظهار ۲۷

«اگر زنی که در موردظهار قرار گرفته بر همان حالت صبر کند مسئله‌ای نیست اما اگر جریان را به نزد حاکم کشانید، حاکم شوهر را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می‌کند.»^{۲۸}

حکومت و «ایلاء» (تحریم همسر با قسم)

۲۵ - «اگر مرد همسر خود را در مورد ایلاء^{۲۹} قرارداد، زن می‌تواند بر آن حالت، صبر کند و یا جریان را به نزد حاکم بکشاند که در آن صورت حاکم به شوهر چهارماه مهلت می‌دهد... و اگر باز شوهر از همبستر شدن و ارتباط با همسرش کناره‌گیری کرد حاکم او را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی زناشویی و یا طلاق مخیر می‌نماید و اگر نپذیرفت و در صدد بود که همسرش را اذیت نماید حاکم او را در محدوده‌ای از «نی» محبوس نموده و از جهت آب و غذا در مضیقه قرار می‌دهد تا به یکی از دو امر، راضی گردد»^{۳۰}.

حکومت و احیای زمینهای موات

۲۶ - «اگر شخصی فقط زمینی را سنگچین نموده اما در آباد کردن آن کوتاهی می‌کند، امام او را به یکی از دو کار، احیای زمین و یارها کردن آن مخیر می‌کند، و اگر سرپیچی نمود، به زور زمین را از دست او خارج می‌نماید تا زمین معطل و بدون استفاده نماند»^{۳۱}.

۲۷ - «کسی که زمینی را گرفته و آن را آباد کرده است مالک آن است و از دیگران اولی به تصرف است در صورتی که برای زمین، مالکی از قبل شناخته نشده باشد و برای سلطان مالیات آن است»^{۳۲}.

حکومت و «لقطه» (گمشده‌ها)

۲۸ - اگر شخصی انسان گمشده‌ای را پیدا کرد، مخارج نگهداری آن را از سلطان

۲۷.ظهار عبارت از این است که مردی به همسر خود بگوید «انت علی کظهر امی» یعنی تو نسبت به من همچون پشت مادرم حرام هستی، این عمل در جاهلیت، خود نوعی طلاق خشن بوده لکن در اسلام اگر کسی با همسرش چنین گوید: یا باید کفاره پردازد تا بتواند با همسرش نزدیکی مجدد کند و یا او را طلاق گوید و جدا شود، در هر صورت عمل زناشویی در حالظهار حرام و موجب کفاره است (مقرر).

۲۸. شرایع ۳/۶۶.

۲۹. ایلاء آن است که شوهر به یکی از اسم‌های خدا قسم یاد کند که هرگز و یا برای مدتی بیش از چهار ماه با همسر خود همبستر نگردد که در این صورت تا هنگامی که کفاره نداده است، آمیزش با همسرش بر او

حرام می‌شود. (مقرر)

۳۰. نه‌ایه / ۵۲۷ - ۵۲۸.

۳۱. شرایع ۳/۲۷۵.

۳۲. نه‌ایه / ۴۴۲ - ۴۴۳.

دریافت می‌دارد و اگر دسترسی به سلطان نداشت می‌تواند از سایر مسلمانان در این باره کمک بخواهد... و اگر شخص رها شده، مالی دارد می‌توان با اجازه از آن مال برای نگهداری وی مصرف نمود.

... اگر شخص پیدا شده مرتکب جنایتی شد در صورتی که اقوام و خویشان او یافت نشوند عاقله او امام است که دینه او را لازم است بپردازد... و نیز در جنایت خطایی او پرداخت دینه به عهده امام است.

... اگر شخصی شتری را پیدا کرد باید به صاحبش برساند و اگر صاحب آن را نیافت به حاکم تسلیم کند... و در صورت تمایل می‌تواند گوسفند پیدا شده را به حاکم بسپارد تا حاکم، آن را نگهداری نموده و یا به فروش رسانده و بهای آن را به مالک برساند. و اگر سلطانی نبود تاگمشده به او تحویل شود باید پیداکننده مخارج حفظ آن را بدهد و بعداً از صاحبش بگیرد. ... و اگر پیدا شده از اشیای فاسد شدنی مانند طعام و خوراکیها باشد، یا بنده می‌تواند قیمت آن را مشخص نموده و خود مصرف کند و یا به حاکم تحویل دهد... و حاکم هم اگر دید مصلحت در فروش آن است بفروشد و قیمت آن را در صورت پیدا شدن صاحبش به وی بپردازد.^{۳۳}

حکومت و «شهادت»

۲۹ - «... و لازم است امام، کسانی را که به ناحق شهادت و گواهی داده‌اند با شلاق تعزیر نماید و اسامی آنها را در میان مردم و محله خودشان اعلام کند، که مردم آنان را بشناسند تا در آینده، دیگران اینطور به ناحق شهادت ندهند.»^{۳۴}

حکومت و حدود

۳۰ - «... و اگر شخصی یهودی یا نصرانی یا یکی از هم‌کیشان خود مرتکب زنا گردید، امام مسلمین اختیار دارد که بر اساس دستورات اسلام بر او حد جاری نماید و یا او را به هم‌کیشانش تحویل دهد تا بر اساس دستورات دینی خود با وی عمل نمایند.»^{۳۵}

۳۱ - «... کسی که حد سنگسار شدن بر او واجب شده، اگر بر اساس شهادت شهود، جرم او اثبات شده است، اول شهود به طرف او سنگ می‌افکنند و سپس امام و بعداً مردم. و اگر بر اساس اقرار و اعتراف خودش جرم او ثابت گردیده، ابتدا امام او را سنگسار می‌کند و سپس مردم.»^{۳۶}

۳۳. شرایع ۳/ ۲۴۸ - ۲۸۶ و ۲۸۹ - ۲۹۰ و ۲۹۲.

۳۴. نه‌ایه / ۳۳۶.

۳۵. نه‌ایه / ۶۹۶.

۳۶. نه‌ایه / ۷۰۰.

۳۲ - «... اگر کسی با زن مرده‌ای مقاربت نمود، گرچه آن زن همسر او باشد، امام به هر مقدار که صلاح بداند - کمتر از یک حد کامل - او را تعزیر می‌کند... و اگر کسی با حیوان، مقاربت نمود باز امام بر اساس آنچه صلاح بداند، کمتر از یک حد کامل، او را مجازات می‌کند.»^{۳۷}

۳۳ - ... کسی که در آب و غذای شخص دیگری مشروب یا چیز دیگری ریخته او را مست کرده است و یا به شکلی او را گیج نمود و مالش را با خود برد، طبق آنچه امام صلاح بداند مجازات خواهد شد و هر آنچه برده، بازپس گرفته می‌شود.

... کسی که با مکر و خدعه و تزویر و شهادت ناحق و جعل نامه و قرارداد و نظایر اینها بر سر مردم کلاه بگذارد و آنان را فریب دهد باید مورد مجازات و عقاب قرار گیرد و غرامت اموالی را که از مردم به ناروا تصرف نموده بطور کامل بپردازد و بر سلطان لازم است که در ملاء عام او را مجازات کرده و خبر آن را به گوش مردم برساند تا دیگران از تکرار این‌گونه اعمال پرهیز نمایند.»^{۳۸}

حکومت و دیات

۳۴ - «... اگر کسی به شخص - آزاد - دستور داد که مردی را به قتل برساند و او نیز چنین جنایتی را انجام داد، قاتل باید قصاص شود و آمر باید به دستور امام به زندان ابد محکوم شود.»^{۳۹}

۳۵ - «... هنگامی که غیر مسلمانی که در ذمه اسلام است عمداً مسلمانی را به قتل رسانید، قاتل با تمام مایملک و ثروتی که دارد در اختیار اولیای مقتول قرار داده می‌شود که در صورت تمایل به کشتن قاتل، سلطان او را از طرف آنان به قتل می‌رساند و اگر خواستند می‌توانند قاتل را به بردگی قبول نمایند.»^{۴۰}

۳۶ - «کسی که بر سر انسانی آب جوش بریزد و در نتیجه موهای او بریزد و دیگر نروید باید یک دینه کامل بپردازد و اگر مو، روید و به حالت اول برگشت، باید مابه‌التفاوت (ارش) آن را به اندازه‌ای که امام مشخص می‌کند بپردازد.»^{۴۱}

اینها چند نمونه از مسائلی بود که حکم آن به حاکم یا امام یا والی یا سلطان و همانند آن ارجاع داده شده بود که ما از دو کتاب نهایی و شرایع استخراج کردیم.

۳۷. نهایی / ۷۰۸.

۳۸. نهایی / ۷۲۱ - ۷۲۲.

۳۹. نهایی / ۷۴۷.

۴۰. نهایی / ۷۴۸.

۴۱. نهایی / ۷۶۴.

بنای ما، در نقل این فتاوا [همان‌گونه که پیش از این گفته شد] اکتفا به مواردی بود که در مباحث قبل، روایتهای آن را متذکر نشده بودیم و گرنه این‌گونه کلمات در کتابهای فقهی بسیار یافت می‌شود و خوانندگان محترم اگر کتابهای فریقین (سنی و شیعه) را در زمینه فقه یا حدیث مطالعه و بررسی نمایند هرگز کتابی را نمی‌یابند، مگر اینکه این‌گونه احادیث و فتاوا به وفور در آن یافت می‌گردد. همان‌گونه که شما هیچ فقیهی را در هیچ عصر و زمان و جا و مکان نمی‌یابید که مرجع رسیدگی این‌گونه مسائل عمومی که مربوط به رهبر و امام مسلمانان است نباشد. در خاتمه باز متذکر می‌شوم که غرض، بررسی همه روایات و فتاوا در این زمینه نبوده، چرا که آن مستلزم صرف وقت زیاد و فراغت کافی است که فعلاً برای من میسر نیست، اما برای دستیابی به چشم‌انداز حکومت اسلامی در ابواب مختلف فقه، همین نمونه‌ها کافی است.

فصل چهارم

بیان دلایل ضرورت حکومت در همه زمانها از نظر اسلام

ما پیش از این در بخش اول کتاب درباره اقتضای اصل اولی در مسئله ولایت و حکومت و در بخش دوم درباره ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و در بخش سوم درباره ضرورت دولت و حکومت و وجوب اهتمام به تشکیل آن در شریعت اسلام، مطالبی را به تفصیل بیان داشتیم. آنگاه بخش سوم را در چهار فصل خلاصه نمودیم که فصل اول به درج سخنان برخی از فقها که در مسئله حکومت ادعای اجماع یا اتفاق نموده‌اند، اختصاص داشت و فصل دوم مشتمل بر مرور اجمالی در ابواب مختلف فقه بر اساس روایات و فتاوی فقها بود. روایات و فتاوی که به گونه‌ای احکامی را به امام یا سلطان یا والی یا حاکم و نظایر آن ارجاع می‌دادند و از مضامین آنها استفاده می‌گردید که ولایت و حکومت در بافت نظام اسلام تنیده شده است که در محورهای متعدد مطالب آن از نظر خوانندگان گرامی گذشت. اینک در ادامه مطالب گذشته به فصل سوم این بخش که متضمن ده دلیل بر لزوم حکومت و ضرورت تشکیل آن در همه زمانها و اعصار است می‌پردازیم:

دلیل اول، [جامعیت اسلام و آمیختگی آن با ولایت و حکومت]

با یک نگاه و سیر اجمالی به روایات و فتاوی فقها برای ما دو نتیجه اساسی حاصل گردید: نتیجه اول اینکه دین اسلام آن گونه که برخی از افراد ناآگاه و ساده‌اندیش پنداشته‌اند و یا آن گونه که برخی از علمای ساده‌اندیش تحت تأثیر القانات استعمارگران و دست نشانندگان آنان گفته‌اند، نیست که فقط منحصر به پاره‌ای اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد. بلکه اسلام نظامی است گسترده و فراگیر که جمیع آنچه انسان بدان نیازمند است و تمام آنچه در زندگی دنیوی و امور اخروی خود از ابتدای خلقت تا آخرین مراحل زندگی در امور فردی و اجتماعی با آن روبرو است، و همه آنچه بر انسان واجب است، و یا

سزاوار است که وی در قبال آفریدگار خویش خداوند سبحان و خانواده و محل زندگی و ارتباطهای سیاسی - اقتصادی، رابطه با رهبری، چگونگی رابطه با سایر ملل و امتهای رعایت کند و مسائل دیگری از این قبیل، همه را در درون خویش جای داده است.

نتیجه دوم اینکه دین اسلام منحصر به قوه مقننه و صرف تشریح احکام بدون توجه به قوه مجریه و چگونگی اجرا و اعمال آن در جامعه نیست. بلکه اساس مقررات و احکام اسلام بر پایه حکومت صالحه عادلانه‌ای که قدرت بر اجرا و اعمال دستورات آن داشته باشد، پی‌ریزی شده است. در شریعت اسلام، قانونگذاری و اجرا در هم آمیخته شده و تشکیل حکومت صالحی که قوانین را اجرا کند از مهمترین برنامه‌های اسلام است که در سراسر نظام اسلام تنیده شده، به گونه‌ای که تعطیل حکومت تعطیل بسیاری از احکام اسلام را به همراه خواهد داشت و به همین جهت است که بر مسلمانان واجب است همواره نسبت به امر حکومت اسلامی اهتمام ورزند.

از بررسی و مطالعه روایات و فتاوی که خوانده شد، بخوبی دو نتیجه فوق استفاده می‌گردد، اما در صورتی که استدلال بر ضرورت حکومت از راه فتاوی که در آن لفظ امام یا حاکم بود را مورد مناقشه قرار دهیم و بگوییم: کلام فقها که اموری را به امام یا والی و سلطان موقوف نموده‌اند، از باب رعایت احتیاط و اخذ به قدر متیقن در امور حسبه است - یعنی اموری که در هیچ شرایطی معطل ماندن آن جایز نیست و هر مؤمنی می‌تواند انجام آن را به عهده بگیرد - و چنین نتیجه‌گیری کنیم که ما نمی‌توانیم به این فتاوا برای تشکیل حکومت استدلال نماییم.

در پاسخ باید گفت: این مناقشه و شبهه را نمی‌توان به روایات سرایت داد. زیرا روایات چنانکه خوانده شد، به صراحت بر ضرورت وجود امام و حاکم واجد شرایط که مرجع رسیدگی به امور امت باشد، دلالت دارد و هیچ تردیدی در این مسئله نیست.

دلالت آیات قرآن کریم بر جامعیت اسلام

علاوه بر آنچه از روایات و فتاوا در ارتباط با ضرورت دولت و حکومت خوانده شد، آیات بسیاری از قرآن کریم نیز که در آن به احکام سیاسی، اجتماعی مسلمانان اشاره شده بر این معنا به صراحت دلالت دارد، آیاتی که عموم مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و احکامی را مقرر فرموده، که اجرا و پیاده شدن آن نیاز به قدرت و بسط ید دارد، که نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم:

﴿انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او

تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض^۱ - همانا سزای کسانی که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اند و در زمین فساد پیا می‌کنند، این است که کشته شده، و یا به دار آویخته شوند، یا دستها و پاهایشان با اختلاف (دست راست و پای چپ) بریده گردد و یا اینکه به نقطه (دوری) از زمین تبعید شوند. ﴿

﴿والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهم جزاء بما کسبوا کالاً من الله^۲ - دستهای زن و مرد دزد را قطع کنید، به جزای عملی که انجام داده‌اند، این عذابی است از جانب خداوند. ﴿
﴿الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة^۳ - هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. ﴿

﴿و ان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهم علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تفیء الی امرالله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا...^۴ - در صورتی که دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر به نزاع برخاستند بین آنها را اصلاح بدهید و اگر یکی از آنان بر دیگری تجاوز نمود با متجاوز بجنگید تا به امر خدا بازگردد، پس اگر بازگشت بین آنها بر اساس قسط و عدل اصلاح برقرار کنید. ﴿

﴿و اعدوالمهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدوالمهم و عدوکم...^۵ و آنچه در توان دارید از نیرو و قدرت و اسبها (وسایل جنگی و نظامی) برای مبارزه با مشرکین و کفار مهیا کنید تا با آن دشمنان خداوند و دشمنان خودتان را بترسانید. ﴿
﴿قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله^۶ - با مشرکان تا رفع فتنه از زمین و گسترش دین [اسلام] در تمام پهنه جهان قتال و مبارزه کنید. ﴿

و آیات بسیار زیاد دیگری نظیر این آیات که در باب قتال با مشرکین و در ضرورت دفاع از حوزه اسلام و مسلمین وارد شده است. اگرچه این گونه احکام خطاب به تمام مسلمانان است و مربوط به شخص خاصی نیست و آنچه مطلوب شارع است، این است که این احکام در جامعه عملی گردد، اما چون اجرا و عملی شدن آن نیاز به بسط ید و قدرت دارد، آن کسی که این قدرت در اختیار اوست و توان اجرای آن را دارد همان حاکم اسلامی است که تبلور یافته امت و نماینده همه مردم است و زعامت و رهبری جامعه به دست اوست. و به همین

۱. مائده (۵): ۳۳.

۲. مائده (۵): ۳۸.

۳. نور (۲۴): ۲.

۴. حجرات (۴۹): ۹.

۵. انفال (۸): ۶۰.

۶. انفال (۸): ۳۹.

معنا اشاره دارد گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«همه خوبیها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و چیزی جز شمشیر به مردم قوام و قیام نخواهد بخشید»^۷.

زیرا شمشیر کنایه از قوه و قدرت متمرکز است.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل دیگری بر جامعیت اسلام

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه بزرگترین دلیل بر وجوب و ضرورت ایجاد حکومت بر اساس دستورات و قوانین اسلام است. زیرا آن حضرت پس از هجرت در مدینه پایه‌های حکومت اسلامی را پی‌ریزی نمود و بین مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار کرد. با سران قبایل و یهود ساکن مدینه قرارداد صلح نوشت، و برای دعوت به اسلام به کشورهای مختلف سفیر اعزام داشت، و برای قبایل و نیز شهرهایی که اسلام را پذیرفته بودند، والی و قاضی مشخص نمود و اشخاصی را برای جمع نمودن مالیات و زکوات معین فرمود و سرانجام با مشرکین و کسانی که قراردادهای خود را نقض نموده بودند به جنگ برخاست. تا جایی که مورخین بیش از هفتاد غزوه و سریه^۸ را در زمان حیات آن حضرت ثبت و ضبط نموده‌اند و سیره آن حضرت پس از وفات شریفش نیز ادامه داشت. و این بسیار نابجا و غلط است که بگوییم در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آن، تکلیف تشکیل حکومت اسلامی وجود داشته، اما در عصر غیبت این تکلیف ساقط گردیده و قوانین اسلام مهمل و بدون فایده و یا نسخ شده تا ظهور حضرت ولی عصر (عج) - هر اندازه که غیبت آن حضرت طولانی گردد - باقی مانده است.

آیا مسلمانان موظف به تشکیل حکومت صالحه نیستند و باید سرافکننده و ذلت‌بار زیر چکمه‌های مستبدین و استعمارگران دست و پا بزنند و برای استقلال و رهایی خود تا ظهور حضرت حجت علیه السلام و تجدید بنای اسلام اقدامی نکنند؟! آیا می‌توان گفت این واقعاً حکم خداست و تکلیف مسلمانان این چنین است؟ این تصور را نحوه تشریح احکام اسلام و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل دیگران پس از وی نفی می‌کند و لزوم تشکیل حکومت برای اجرای احکام بخوبی از آن آشکار می‌شود.

استاد بزرگوار، رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی مدظله‌العالی در درسهای خود درباره «حکومت اسلامی» و ولایت فقیه می‌فرمایند:

۷. الوسائل ۵/۱۱ باب ۱ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

۸. چنانکه پیش از این گفته شد، غزوه، جنگی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً در آن شرکت داشته و سریه، جنگی است که پیامبر اکرم برای سپاه، فرمانده مشخص می‌فرمود، اما شخص آنحضرت در آن شرکت نداشت. (مقرر).

«مجموعه قانون، برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد، به همین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون - یعنی احکام شرع - یک حکومت - دستگاه اجرا و اداره - مستقر کرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت... اصولاً قانون و نظامات اجتماعی، مجری لازم دارد، در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانونگذاری به تنهایی فایده ندارد، قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریح قانون بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید.

قوه مجریه است که قوانین و احکام را اجرا می‌کند و ثمره قوانین و احکام عادلانه تشریح شده را عاید مردم می‌سازد، به همین جهت اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر، علاوه بر تصدی بیان و نشر و تبلیغ احکام، متصدی قوه مجریه و اجرای احکام هم هست».^۹

توجه و اهتمام به امر امامت و حکومت در شریعت مقدس اسلام تا جایی است که در روایات وارد شده که:

«اگر بر روی زمین باقی نمانند مگر دو نفر، یکی از آن دو، امام است».^{۱۰}

این نکته را نیز همین جا باید یادآور شد که دولت و حکومتی که بر فطرت و بر اعتقادات مذهبی که در عمق دلهای مردم ریشه دوانیده، مبتنی باشد از متقن‌ترین و استوارترین حکومتهاست. چرا که آنچه ضامن حفظ و حراست از آن و احترام به مقررات و قوانین آن است، اعتقاد قلبی مردم است و عموماً حکومتهای متداوله در جهان که بر زور و سلطه متکی است، از چنین پایگاه ویژه‌ای برخوردار نیست. و این نکته‌ای است شایان توجه.

تقدیس شریعت مقدس اسلام از ولایت و حکومت

نکته دیگری را که باید به آن توجه نمود، این است که بیزاری و نفرت بسیاری از مردم از اسم سلطان و حکومت و ملک و مفاهیمی مشابه آن یک امر عارضی است که از ابتلای طولانی آنان در زمانها و کشورهای مختلف به حکومتهای ستمگر و جائر و نالایق به اداره امور امت، نشأت گرفته و گرنه اصل حکومت و قدرت در صورتی که صالح و عادل و مورد قبول و رضای مردم بوده و حقوق و منافع مردم را دربر داشته باشد و قوانین مورد قبول آنان را به اجرا گذارد، چیزی است که همواره چه از نظر عقل و شرع، و چه از نظر کتاب و سنت مورد تقدیس و ستایش بوده و امری پسندیده است.

۹. حکومت اسلامی / ۲۳ - ۲۴.

۱۰. لولم یبق فی الارض الا اثنان لکان الامام احدهما. (کافی ۱/ ۱۸۰ باب لولم یبق. حدیث ۵).

آیات و روایاتی به صراحت بر این معنی دلالت دارد که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

خداوند سبحان در سوره حج درباره مؤمنان مستضعفی که مورد ستم واقع شده‌اند می‌فرماید: ﴿الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور^{۱۱} - آنان کسانی هستند که اگر در زمین به آنها امکانات و قدرت دهیم، نماز بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت امور در دست خداوند است﴾.

در سوره بقره درباره قوم بنی اسرائیل (پس از وفات حضرت موسی) می‌فرماید: ﴿و قال نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً... و قتل داود جالوت و آتاه الله الملك والحکمة^{۱۲} - ... پیامبر آنها به آنان گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه برای شما برانگیخت و داود، جالوت را کشت و خداوند به او (داود) حکومت و حکمت عطا فرمود.﴾ در سوره یوسف از زبان تشکرآمیز حضرت یوسف می‌فرماید: ﴿رب قد آتیتنی من الملك و علمتنی من تأویل الاحادیث^{۱۳} - پروردگارا به من حکومت و سلطنت عطا فرمودی علم تعبیر خواب را به من یاد دادی.﴾

در سوره نساء درباره خاندان حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً^{۱۴} - همانا به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و حکومتی بزرگ عطا کردیم.﴾

و از قول حضرت سلیمان می‌فرماید: ﴿رب اغفر لی و هب لی ملکاً لاینبغی لاحد من بعدی^{۱۵} - پروردگارا مرا پیامرز و حکومتی به من عطا فرما که برای هیچ فردی بعد از من میسر نگردد.﴾

درباره حکومت حضرت داود می‌فرماید: ﴿و شددنا لک و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب^{۱۶} - و ما ارکان حکومت او را محکم ساختیم و حکمت و قدرت تمیز حق از باطل به او عطا کردیم.﴾

و در وصیت و سفارش حضرت موسی به قومش می‌فرماید: ﴿و اذ قال موسی لقومه یا

۱۱. حج (۲۲): ۴۱.

۱۲. بقره (۲): ۲۴۷ و ۲۵۱.

۱۳. یوسف (۱۲): ۱۰۱.

۱۴. نساء (۴): ۱۵۴.

۱۵. ص (۳۸): ۳۵.

۱۶. ص (۳۸): ۲۰.

قوم اذکروا نعمت الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکاً^{۱۷} - و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، نعمت خدا را به یاد آورید، زانرو که خداوند، پیامبران را در میان شما قرار داد و شما را پادشاهان زمین گردانید.

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده، و حکومت و ملک را از بزرگترین نعمتهای خداوند بر بندگان خویش قلمداد نموده است. روایات نیز در این زمینه بسیار است که به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌کنیم:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «امام عادل، خیر من مطروابل^{۱۸} - امام عادل بهتر از باران زیاد و پیوسته است».

و نیز فرمود: «افضل ما من الله علی عباده علم و عقل و ملک و عدل^{۱۹} - بهترین چیزهایی که خداوند به بندگان منت نهاده و به آنها ارزانی داشته، علم و عقل و حکومت و عدالت است».

و نیز فرمود: «لیس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن^{۲۰} - هیچ ثوابی در نزد خداوند سبحان بزرگتر از ثواب سلطان عادل و مرد نیکوکردار نیست».

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ساعة امام عدل (عادل) افضل من عبادة سبعین سنة، و حدّ یقام لله فی الارض افضل من مطراریعین صباحاً^{۲۱} - یک ساعت امام عادل از هفتاد سال عبادت افضل، و حدی که برای خداوند در زمین اجرا گردد، از چهل روز بارندگی نافعتر است».

و روایات دیگری در این زمینه که در کتب شیعه و سنی نقل شده و می‌توان برای بررسی بیشتر به آنها مراجعه نمود. در مقدمه ابن خلدون آمده است:

«شریعت مقدس اسلام، فرمانروایی و ملک را مذمت ننموده و مردم را از اقامه حکومت بر حذر نداشته، بلکه اسلام مفسد ناشی از حکومت استبدادی و جابرانه و غرق شدن در لذتها و شهوات را نکوهش نموده و بی‌تردید در چنین حکومت‌هایی چنین مفسدی است که مردم از آن نهی شده‌اند^{۲۲}».

۱۷. مائده (۵): ۲۰.

۱۸. فرق و درر، ۱/۳۸۶ کلام شماره ۱۴۹۱.

۱۹. همان مدرک، ۲/۴۳۹ کلام شماره ۳۲۰۵.

۲۰. همان مدرک: ۵/۹۰ کلام شماره ۷۵۲۶.

۲۱. وسائل الشیعه ۳۰۸/۱۸، باب ۱ از ابواب مقدمات الحدود، حدیث ۵.

۲۲. مقدمه ابن خلدون / ۱۳۵ (چاپ دیگر / ۱۹۲) محور ۲۶ از فصل ۳ از بخش ۱.

دلیل دوم: [حکومت، ضرورتی فطری و نیازی عقلی]

ایجاد نظام اجتماعی و تشکیل حکومت یکی از امور ضروری بشر است. به گونه‌ای که همه انسانها در تمام مراحل و دورانهای زندگی خود حتی در عصر حجر و زمانی که انسانها در غارها و جنگلها زندگی می‌کرده‌اند، به هیچ‌وجه خالی از نظام اجتماعی و چیزی شبیه دولت نبوده‌اند. چرا که طبیعت انسان با مدنیت و زندگی اجتماعی سرشته شده و زندگانی و معیشت او جز در سایه تعاون و اجتماع و مبادله امکانات و افکار تمامیت و کمال نمی‌یابد. از سوی دیگر انسانها همواره دارای شهوات و غرایز و تمایلات مختلفی از قبیل خودخواهی، مال دوستی، ریاست‌طلبی و آزادی‌طلبی مطلق در آنچه مورد علاقه و اراده آنها قرار گرفته و... می‌باشند که ارضای اینها افسارگسیختگی مطلق را می‌طلبد و در نتیجه منافع فرد با منافع سایرین تزاخم و تصادم پیدا می‌کند و الزاماً برای کنترل آن به قوانین و مقررات و قوه و قدرتی نیاز می‌افتد که افسارگسیختگیها را مهار و انسان را در چارچوب قوانین و مقررات کنترل کند. قدرت و نیرویی که نظام اجتماعی را حفظ و از تعدی و تجاوز مردم نسبت به حقوق یکدیگر جلوگیری، و سرحدات و مرزها را حراست کند.

منظور ما از ولایت و حکومت چیزی جز همین قدرت و نیروی متمرکز نیست و حتی برخی از حیوانات نظیر مورچه و زنبور عسل که به صورت جمعی زندگی می‌کنند نیز خالی از نظام اجتماعی و فرمانده‌ای به عنوان امیر و ملکه نیستند.

واگر تصور شود، تصور محال و یا قریب به محال که روزی انسانها به مرحله‌ای از رشد اخلاقی و تکامل اجتماعی و فرهنگی برسند که بین همه آنها ایثار و انصاف حاکم شود و خودخواهیها از جامعه رخت بربندد، باز در آن صورت هم نیاز به نظامی دارند که امور اجتماعی آنان را سر و سامان بخشیده و نیازمندیهای اجتماعی آنان را برطرف کند، مسائلی نظیر برنامه‌ریزی برای رشد اقتصادی جامعه، تأمین امور درمان و بهداشت، سر و سامان بخشیدن به امور تعلیم و تربیت، طرح و برنامه‌ریزی برای امور مواصلات و ارتباطات، ایجاد خیابانها و جاده‌ها و سایر مؤسسات رفاهی برای مردم، گردآوری مالیات برای اداره نظام و مواردی از این قبیل که به هیچ‌وجه ضرورت آنها برای اجتماع، قابل انکار نیست و در هیچ شرایطی جامعه از آنها بی‌نیاز نمی‌باشد، و این امور منحصر به یک شهر و یک کشور و یا عصر و زمان و شرایط خاصی نیست.

روی این اصل، آنچه را که از ابوبکر اصم نقل شده که:

«در صورتی که مردم، با انصاف رفتار کنند و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به

حکومت نیست» و یا آنچه از مارکس نقل شده که:

«پس از تکامل جامعه و ایجاد کمون مرفعی و از بین رفتن اختلاف طبقاتی نیازی به

حکومت نیست» مطلبی است که فساد آن واضح و آشکار است.

ابن ابی الحدید در شرح خطبهٔ چهلم نهج البلاغه می نویسد:

«علمای علم کلام می گویند امامت برای جامعه واجب است، مگر آنچه از ابی بکر اصم - که یکی از قدمای اصحاب ما (معتزله) است - نقل شده که می گوید: در صورتی که امت به انصاف رفتار کنند، و به یکدیگر ستم روا ندارند، نیازی به حکومت نیست... و اما راه اثبات وجوب امامت چیست؟ بزرگان ما از اهل بصره می گویند که راه اثبات وجوب امامت از طریق شرع است و در عقل چیزی که وجوب امامت از آن استفاده شود وجود ندارد، علمای بغداد و ابو عثمان جاحظ از بصره و شیخ ما ابوالحسن معتقدند که بر وجوب ریاست و امامت عقل نیز دلالت دارد و نظر شیعهٔ امامیه نیز همین است...»^{۲۳}.

در هر صورت امامت به مفهوم عام و کلی آن در همهٔ اعصار برای بشر ضروری است و در واقع بقای امت به بقای امامت وابسته است پس برای شارع حکیم که نسبت به امت مسلمان نظر لطف و عنایت دارد، روا نیست که این مسئلهٔ مهم و اساسی را مهمل گذاشته و وظیفهٔ مسلمانان را نسبت به اصل دولت و حکومت و چگونگی و شرایط و حدود آن حتی نسبت به زمان غیبت امام زمان (عج) مشخص و معین نفرموده باشد، چرا که از این جهت تفاوتی بین عصر حضور امام معصوم و عصر غیبت نیست.

از سوی دیگر در اینکه خداوند حکیم، حکم هیچ یک از نیازمندیهای بشر را فروگذار نکرده و هر آنچه را بشر به آن نیازمند بوده، بیان فرموده اخبار و روایات بسیار است که نمونه هایی از آن ذیلاً از نظر شما می گذرد:

بیان حکم همهٔ نیازمندیهای بشر در شریعت اسلام:

در موثقهٔ ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود و ضمن آن بیان داشت: ای مردم هیچ چیز از آنچه شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور گرداند، وجود ندارد، مگر اینکه شما را به آن مأمور کردم و هیچ چیز از آنچه شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور می سازد وجود نداشت، مگر اینکه شما را از آن نهی نمودم»^{۲۴}.

در صحیحهٔ محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت گفت

۲۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۳۰۸ ذیل خطبهٔ ۴۰.

۲۴. موثقهٔ ابی حمزه الثمالی، عن ابی جعفر علیه السلام قال: خطب رسول الله فی حجة الوداع فقال: یا ایها الناس والله ما شیء یقربکم من الجنة و یباعدکم من النار الا وقد امرتکم به و ما من شیء یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة الا و قد نهیتکم عنه. (کافی، ۲/۷۴، کتاب الایمان و الکفر، باب اطاعت و تقوی حدیث (۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«خدای را سپاس که مرا از دار دنیا نبرد تا اینکه تمام آنچه امت بدان نیازمند بودند را برای آنان بیان کردم»^{۲۵}.

مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی بابی را تحت عنوان «باب بازگرداندن به کتاب و سنت، و اینکه هیچ چیز از حلال و حرام و آنچه مردم به آن نیازمندند نیست، مگر اینکه حکم آن در کتاب و سنت آمده است» گشوده، و در این باب روایتهای بسیاری را نقل نموده که برخی از آنها به شرح ذیل است:

مرازم از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی در قرآن، حکم هر چیزی را نازل فرموده و هیچ چیز را که مورد نیاز بندگان بوده فروگذار نکرده است، تا بنده‌ای نتواند بگوید: چرا چنین چیزی در قرآن نیامده است، مگر آنکه خداوند آن را در قرآن بیان داشته است»^{۲۶}.

عمر بن قیس روایت می‌کند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«همانا خداوند تبارک و تعالی هیچ چیزی را که امت به آن محتاج باشند، فرو نگذاشت مگر اینکه حکم آن را در کتاب خویش نازل فرمود و برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله باز گفت، و برای هر چیز حدی قرار داد و برای دستیابی به آن دلیلی را مشخص فرمود و برای کسی که از حدود مقرر آن درگذرد، مجازات و حدی را مقرر فرمود»^{۲۷}.

سلیمان می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه برای آن حدی همانند حد و محدوده خانه مشخص فرمود، پس آنچه از راه است جزو راه محسوب می‌گردد، و آنچه جزو خانه است از خانه است، حتی ارش و مجازات اصابت یک ناخن (خداشه) و جز آن و یک تازیانه و نصف تازیانه را مشخص فرمود»^{۲۸}.

۲۵. صحیحة محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام: قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی بینت للامة جمیع ما یحتاج الیه. (تهذیب ۳۱۹/۶، باب فی الزیادات فی القضا یا والاحکام، حدیث ۸۶).

۲۶. مرازم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کلی شیء حتی والله ما ترک الله شیئاً یحتاج الیه العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول: لوکان هذا انزل فی القرآن الا وقد انزله الله فیہ. (کافی ۵۹/۱، حدیث ۱).

۲۷. عمر بن قیس، عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئاً یحتاج الیه الامة الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شیء حداً و جعل علیه دلیلاً یدل علیه و جعل علی من تعدی ذلک الحد حداً. (کافی ۵۹/۱، حدیث ۲).

۲۸. سلیمان قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ما خلق الله حلالاً ولا حراماً الا وله حد کحد الدار، فما کان من

حماد از امام صادق علیه السلام روایت نموده که از آن حضرت شنیدم که می فرمود:
«هیچ چیز نیست مگر اینکه درباره آن آیه ای از قرآن و یا روایتی در سنت وجود دارد»^{۲۹}.

معلى بن خنيس روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ امری نیست که دو نفر درباره آن به اختلاف برخیزند مگر اینکه برای آن در کتاب خداوند عزوجل اصلی مشخص شده، و لکن خود مردم به آن دست نیافته اند»^{۳۰}

و روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

پس هنگامی که خداوند سبحان جریمه خراش یک ناخن و حدّ یک تازیانه و نصف آن را مشخص فرموده است، چگونه تکلیف مردم درباره خلافت و حکومت - که نظام امت بدان وابسته است - را برای دوران پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عصر غیبت مشخص فرموده است؟! در جایی که کدخدا و سرپرست یک روستای کوچک وقتی بخواهد به یک مسافرت موقت برود طبع و وجدانش او را ملزم می کند برای خویش جانشینی را که به هنگام نبودن او، مردم به وی مراجعه کنند مشخص کند، آیا پیامبری که عقل کل است نسبت به آینده اسلامی که در طول عمر شریفش تمام توان خود، و توان مسلمانان را برای حفظ و گسترش آن به کار گرفت، بی تفاوت و بی توجه بوده است!

با اینکه از آن حضرت وارد شده که حتی در ارتباط با امر وصیت نسبت به اموال شخصی و امور جزئی سفارش کرده و می فرمود:

«هرکس بدون وصیت از دنیا برود، به مرگ جاهلیت مرده است»^{۳۱}.

و نیز فرموده است:

«هیچ شخص مسلمانی که چیزی از دیگران در نزد اوست، حق ندارد دو شب بخوابد، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده، در کنارش موجود باشد»^{۳۲}.

آیا اهمیت حفظ و گسترش اسلام و اجرای دستورات آن تا روز قیامت در نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقدار وصیتهای شخصی در امور جزئی نیست؟! →

الطریق فهو من الطریق، و ما كان من الدار فهو من الدار حتی ارش الخدش فما سواها والجلدة و نصف الجلدة (کافی ۵۹/۱، حدیث ۳).

۲۹. حماد عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: ما من شیء الا و فیه کتاب او سنة (کافی ۵۹/۱، حدیث ۴).

۳۰. معلى بن خنيس، قال: قال ابو عبدالله: ما من امر یختلف فیه اثنان الا وله اصل فی کتاب الله عزوجل و لکن لا تبلغه عقول الرجال. (کافی ۶۰/۱۳، حدیث ۶).

۳۱. من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية. (وسائل، ۳۵۲/۱۳ باب ۱، از ابواب احکام الوصایا، حدیث ۸).

۳۲. ما حق امری مسلم ان یبیت لیلین وله شیء یوصی فیه الا وصیته مکتوبة عنده. (سنن ابن ماجه، ۹۱۰/۲، کتاب الوصایا، باب ۲، حدیث ۲۶۹۹).

همه اینها در شرایطی است که از طرق فریقین [شیعه و سنی] وارد شده که آیه شریفه ﴿یا ایها الرسول، بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، واللہ یعصمک من الناس﴾^{۳۳} درباره جریان غدیر خم و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت وارد شده، که از جمله آن روایتهای این روایت است:

ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری روایت نموده‌اند که گفت: «آیه شریفه ﴿یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک﴾، در روز عید غدیر خم درباره علی بن ابی طالب بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید^{۳۴}».

و در خبر عمران بن حصین از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ از علی چه می‌خواهید؟ علی از من است و من از علی و او پس از من، ولی هر مؤمنی است^{۳۵}».

آشکار است که جمله «من بعدی - پس از من» هرگونه احتمال اینکه «ولایت» به معنی «محبت» باشد را نفی می‌کند و مشخص می‌سازد که در اینجا ولایت به مفهوم «امامت» است. چنانکه بحث تفصیلی آن در بخش دوم کتاب گذشت.

و باز به صورت متواتر از طرق فریقین [شیعه و سنی] حدیث ثقلین که مشتمل بر وجوب تمسک به کتاب و عترت و لزوم مراجعه به آنان است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که در جای خود مورد بحث قرار گرفت.

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داناترین و فقیه‌ترین مردم هستند و پس از این خواهد آمد که آن کس که اعلم است، امامت نیز به وی اختصاص دارد. خلاصه کلام اینکه: حکومت و امامت و حفظ نظام جامعه در همه اعصار برای بشر ضروری است و هرگز بر شارع مقدس و قانونگذار حکیم این گمان نمی‌رود که چنین امر مهمی را مهمل رها گذاشته و حدود و شرایط آن را مشخص نفرموده باشد.

آنچه تا اینجا گفته شد، برای اثبات مطلوب ما کافی است. سایر ادله و اخبار را باید به عنوان مؤید و مکمل این مطالب تلقی نمود و به همین جهت اگر سند برخی از آنها ضعیف باشد لطمه‌ای به اصل استدلال ما وارد نمی‌سازد. و اینجا نکته‌ای است شایان تأمل.

۳۳. مائده (۵): ۴۷.

۳۴. اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری، قال: «نزلت هذه الآية: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» علی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم من علی بن ابی طالب». (الدر المنثور ۲/۲۹۸).

۳۵. عمران بن حصین عنه صلی الله علیه و آله: ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی؟ ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی (سنن ترمذی، ۵/۲۹۶، باب مناقب علی بن ابیطالب، حدیث ۳۷۹۶).

دلیل سوم:

[استدلال به روایت فضل بن شاذان در تبیین فلسفه امامت و ولایت]

مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا و نیز در کتاب علل الشرایع از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری، از ابی الحسن علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان روایت می کند (سند دیگری نیز از ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، از عموی خویش ابی عبدالله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل می کند) که آن حضرت فلسفه حکومت و ضرورت وجود امام را در حدیثی طولانی بیان فرمود که قسمتی از آن، بدین مضمون است:

«... اگر کسی بگوید چرا برای جامعه، اولی الامر و امام قرار داده شده و چرا مردم موظفند از دستورات امام پیروی کنند؟ در پاسخ گفته می شود به دلایل بسیار. یکی اینکه خداوند برای اعمال مردم، حدی قرار داده که نباید از آن تجاوز کنند و مردم معمولاً برای دست یافتن به لذتها و منافع، به حقوق دیگران تجاوز می کنند و از حد خود می گذرند، لذا به فرد امینی نیاز است که زمام امور را به دست گرفته و مردم را از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و از فساد و وارد شدن در آنچه ممنوع شده اند باز دارد و حدود و احکام الهی را در جامعه اقامه نماید.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه و دسته و قوم و ملتی را نمی یابیم که برای اداره زندگی اجتماعی و مسائل دینی و دنیوی خود رئیس و رهبری نداشته باشند و خداوند حکیم هیچ گاه چیزی را که مردم به آن نیاز دارند و قوام جامعه به آن است مهمل و معطل نمی گذارد. رهبر و امام به جامعه نظام می بخشد تا در پرتو او با دشمنان قتال کنند و حقوق مردم را از بیت المال به آنان می رساند، و جمعه و جماعات را اقامه می کند و با دشمنان مبارزه کرده و دست ستمگران را از سر مظلومین کوتاه می گرداند.

دیگر اینکه: اگر خداوند برای مردم، امام و رهبری امین و حافظ جامعه و امانت دار قرار نداده بود، شریعت فرسوده و دین ضایع و از دست رفته، و سنتهای الهی واژگونه می گردید و بدعت گزاران در دین بدعت گذاشته و افراد ملحد از آن می کاستند و امور دین را بر مردم مشتبه می ساختند و با توجه به اینکه مردم ناقص، خلق شده و چون به رشد و کمال نرسیده اند محتاجند و از طرفی تحت تأثیر هواهایشان با یکدیگر اختلاف فکر و نظر دارند، با این حال اگر برایشان یک قیم و حافظ آنچه پیامبر آورده، نباشد دچار فساد و پراکندگی می شدند و دین و سنت و احکام و ایمان به تغییر و نابودی کشیده می شد و در این شرایط همه خلق به فساد کشیده می شدند.»

در آخر این حدیث علی بن محمد بن قتیبه می گوید به فضل بن شاذان (راوی حدیث)

گفتم: آیا این مسائل را خودت استنباط و استخراج کرده و از عقلت بهره گرفته‌ای و یا اینها را شنیده و روایت می‌کنی؟

فضل گفت: خیر، این دلایل را از خودم نمی‌گویم، بلکه از مولایم امام رضا علیه السلام مرتبه‌ای پس از مرتبه‌ای و قسمتی پس از قسمتی شنیده‌ام و آنها را جمع نموده و مرتب کرده‌ام. گفتم: پس می‌توانم این مطالب را از تو، به نقل از امام رضا علیه السلام بیان کنم؟ گفت: بلی ^{۳۶}. همین مضمون را فضل بن شاذان برای محمد بن شاذان چنین نقل می‌کند: «من این علل را از مولای خودم ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به‌طور متفرقه شنیدم و سپس آنها را جمع نموده و تنظیم کردم.»

بررسی زنجیره سند حدیث

شیخ طوسی در کتاب الفهرست خویش می‌نویسد:

«راوی حدیث، فضل بن شاذان نیشابوری فقیهی است متکلم و عالمی جلیل‌القدر که

۳۶. روی الصدوق فی العیون والعلل عن عبدالواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری، عن ابی‌الحسن علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری، عن الفضل بن شاذان، و رواه ایضاً عن ابی محمد جعفر بن نعیم بن شاذان، عن عمه ابی عبدالله محمد بن شاذان، عن الفضل بن شاذان فی حدیث طویل فی العلل و فیہ: فان قال: فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم؟ قيل: لعل كثيرة: منها: ان الخلق لما وقفوا علی حد محدود و امروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فسادهم لم يكن بثبت ذلك و لا يقوم الا بان يجعل عليهم فيه اميناً يمنعهم من التعدي والدخول فيما حظر عليهم. لانه لو لم يكن ذلك كذلك لكان احد لا يترك لذته و منفعتة لفساد غيره فجعل عليهم قيماً يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود و الاحكام.

و منها انا لانجد فرقة من الفرق و لاملة من الملل بقوا و عاشوا الا بقيم و رئيس لما لا بد لهم منه في امر الدين والدنيا فلم يجز في حكمة الحكيم ان يترك الخلق مما يعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فيقاتلون به عدوهم و يقسمون به فيتهم و يقيم لهم جمعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم. و منها: انه لو لم يجعل لهم اماماً قيماً اميناً حافظاً مستودعاً لدرست الملة و ذهب الدين و غيرت السنة (السنن - علل) و الاحكام و لزداد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلك على المسلمين لا ناقد وجدنا الخلق منقوصين محتاجين غير كاملين مع اختلافهم و اختلاف احوالهم و تشتت انحائهم (حالاتهم - العلل) فلو لم يجعل لهم قيماً حافظاً لما جاء به الرسول صلى الله عليه و آله لفسدوا على نحو ما بينا و غيرت الشرائع و السنن و الاحكام و الايمان و كان في ذلك فساد الخلق اجمعين.

و فی آخر الحدیث ان علی بن محمد بن قتیبة قال للفضل بن شاذان: اخبرنی عن هذه العلل ذكرتها عن الاستنباط و الاستخراج و هی من نتائج العقل او هی مما سمعته و رویته؟... فقال لی: ما كنت لاعلم مراد الله - عزوجل - بما فرض و لا مراد رسوله صلى الله عليه و آله بما شرع و سن و لا اعلم ذلك من ذات نفسي بل سمعتها من مولای ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام المرة بعد المرة و الشئ بعد الشئ، فجمعتها فقلت: فاحدث بها عنک عن الرضا علیه السلام؟

قال: نعم و قال لمحمد بن شاذان: سمعت هذه العلل من مولای ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام متفرقة فجمعتها و الفتها. (هیون اخبار الرضا (از نسخه خطی تصحیح شده) باب ۳۴، حدیث ۱، و علل الشرائع ۱/۹۵، چاپ دیگر ۱/۲۵۳، باب ۱۸۲، حدیث ۹).

دارای کتاب و تألیفات بسیاری است^{۳۷}».

هم ایشان در کتاب رجال خود، او را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و پدر او، (شاذان) را از اصحاب امام جواد علیه السلام محسوب نموده است^{۳۸}.

کتاب تنقیح المقال از نجاشی درباره فضل می نویسد: «قدر و منزلت فضل در بین شیعه امامیه مشهورتر و معروفتر از آن است که توصیف شود».

و از رجال کشی نقل می کند: «فضل، صدوهشتاد کتاب تألیف کرده است^{۳۹}».

خلاصه کلام اینکه تشکیک در شخصیت فضل با آن همه فضائل که برای وی گفته شده، تشکیک بی اساس و بی موردی است.

اما در سند روایت فوق، عبدالواحد و ابن قتیبه نیز ذکر شده است که این دو، در کتب رجال مورد اختلاف هستند: برخی آنها را توثیق و برخی آنها را مدح و برخی تضعیف کرده اند^{۴۰}. اما همین که مرحوم صدوق از آنها و از جعفر بن نعیم^{۴۱} روایت نقل کرده، مشخص می شود که به آنها اعتماد داشته است.

و اما محمد بن شاذان را مرحوم ابن ساووس از وکلای ناحیه مقدسه امام زمان (عج) محسوب نموده و گفته است: «همین قضیه در مورد اطمینان بودن او کافی است^{۴۲}».

بلی! نکته قابل ملاحظه ای که در سند روایت موجود است این که با توجه به اینکه مرحوم شیخ در کتاب رجال خویش، فضل را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شمرده، چگونه فضل این روایت را از امام رضا علیه السلام نقل نموده است؟

در جواب ممکن است گفته شود که شهرت فضل در عصر این دو امام بزرگوار بوده، اما دوران نوجوانی خود را در حضور امام رضا علیه السلام در خراسان گذرانده و از محضر آن حضرت استفاده می برده است، گذشته از اینکه در رجال کشی آمده که فضل از جماعتی و از جمله ابن ابی عمیر، و صفوان و ابن محبوب و ابن بزیع که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و در طبقه ششم قرار دارند روایت نقل می کند^{۴۳}. پس می تواند قاعدتاً از امام رضا روایت کند، زیرا وفات فضل در سنه ۲۶۰ و شهادت آن حضرت برحسب روایات مختلفه در تاریخ ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۶ بوده است.

۳۷. الفهرست / ۱۲۴ (چاپ دیگر / ۱۵۰).

۳۸. رجال شیخ طوسی ۴۲۰ و ۴۳۴ و ۴۰۲.

۳۹. تنقیح المقال، ۹/۲ از باب الفاء.

۴۰. تنقیح المقال، ۲۳۳/۲ و ۳۰۸/۲.

۴۱. همان مدرک، ۲۲۸/۱.

۴۲. همان مدرک، ۱۳۰/۳.

۴۳. تنقیح المقال، ۱۱/۲ از باب الفاء، واختیار معرفة الرجال / ۵۴۳.

اینها مطالبی بود که اجمالاً به سند حدیث مربوط می شد.

گسترده‌گی علت در مفهوم روایت

و اما آنچه از دلالت این روایت استفاده می گردد این است که: اگرچه موضوع مورد پرسش در این روایت، امامت ائمه معصومین علیهم السلام است، اما علی که در پاسخ بیان شده، عام است و شامل همه زمانها می گردد.

حکمت و فایده وجود امام چنانکه امام علیه السلام بیان فرمود، بسیار زیاد و گسترده است که در روایت سه نمونه از آن یادآوری شده است:

- ۱- اجرای احکام اسلام و جلوگیری از پا فرا گذاشتن از قوانین و مقررات اسلام.
- ۲- ضرورت وجود امام برای بهبود زندگی دینی و دنیوی مردم.
- ۳- مصون و محفوظ ماندن احکام الهی از دگرگونی و تحریف و کهنه شدن و از بین رفتن.

حال باید دید آیا این علت‌های سه گانه در زمان غیبت وجود ندارد؟ آیا مردم در عصر غیبت تبدیل به فرشته می شوند؟ آیا به پیشوا و رهبری که امور آنان را منظم نموده و شر ستمگران را از سر ستم دیدگان کوتاه کند، و کسی که آنان را از تعدی نمودن و از وارد شدن در اموری که منع شده‌اند باز دارد، نیاز ندارند؟!

دلیل چهارم:

[استدلال به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام رد شبهه خوارج]

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ صفین هنگامی که شعار خوارج را درباره حکومت شنید که با گفتن «لا حکم الا لله» قصد نفی امامت آن حضرت را دارند و به گونه‌ای می خواهند اصل حکومت و امامت را مورد انکار قرار دهند، فرمود:

«کلمه حقی است که از آن، اراده باطل نموده‌اند، بلی حکم از آن خداوند است، اما اینان می گویند حکومت و امارت نیز فقط مخصوص خداوند است و حال آنکه مردم مجبور هستند امیر و حاکمی - فاجر یا صالح - داشته باشند تا در سایه حکومت او مؤمن، وظایف خود را انجام دهد و کافر از زندگی دنیوی خود بهره گیرد و تا مهلتها به پایان رسد و همچنین مالیاتها توسط وی جمع آوری گردد و با دشمنان مبارزه شود، راهها ایمنی یافته و حق ضعیف از قوی گرفته شود و نیکوکار آسایش یابد و از شر افراد فاجر، ایمنی حاصل گردد».

و در کلام دیگری هنگامی که شعار «تحکیم» خوارج را شنید، فرمود:

«حکم الله انتظر فیکم - حکم خدا را درباره شما انتظار می کشم» و فرمود:

«در حکومت شخص نیکوکار، افراد متقی به انجام وظایف خود موفق می شوند، و در

حکومت شخص فاجر، افراد شقی به بهره‌های دنیایی خود می‌رسند تا اینکه مدت زندگانی آنان به پایان رسیده و مرگشان فرارسد^{۴۴}».

مبرد، در کتاب کامل، کلام دیگری را بدین مضمون از آن حضرت نقل می‌کند: هنگامی که علی علیه السلام صدای آنان را که فریاد «لا حکم الا لله» سر می‌دادند، شنید، فرمود: «سخن عادلانه‌ای است که از آن اراده ستم نموده‌اند، اینان می‌گویند حکومتی نباید باشد، با اینکه مردم ناچار از حکومت هستند، نیکوکار باشد یا بد کار^{۴۵}».

در کنز العمال نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «مردم اصلاح نخواهند شد مگر به وسیله حاکم، نیکوکار باشد یا بد کار». گفتند ای امیر مؤمنان، اصلاح مردم توسط حاکم نیکوکار مشخص است، اما در حکومت حاکم بدکار فاجر چگونه؟ حضرت فرمود: «در حکومت فاجر نیز خداوند به وسیله او راهها را امن و با دشمنان مبارزه و مالیاتها را جمع و حدود را اقامه، و وسیله زیارت خانه خود را فراهم می‌آورد و شخص مسلمان مؤمن در پناه امنیت، خدا را عبادت می‌نماید تا اجل او فرارسد و از دار دنیا برود^{۴۶}».

و در کتاب مصنف ابن ابی شیبہ به سند وی از ابی‌البختری نقل شده که گفت: مردی وارد مسجد شد و گفت: (لا حکم الا لله) حضرت فرمود: «بله حکم نیست مگر برای خداوند، همانا وعده خدا حق است و کسانی که یقین به مبدأ و معاد ندارند ترا خفیف و ضعیف نکنند^{۴۷}. آنگاه حضرت رو به مردم نموده و فرمود: آیا می‌دانید اینان [خوارج] چه می‌گویند؟ اینان می‌گویند امارت و حکومتی نباید باشد! ای مردم، شما را اصلاح نخواهد

۴۴. کلمة حق یراد بها الباطل. نعم، انه لا حکم الا لله و لكن هؤلاء يقولون: لا امرة الا لله، وانه لا بد للناس من امیر بر او فاجر، يعمل فی امرته المؤمن يستمتع فیها الکافر، و يبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفئ و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف بن القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر». و فی روایة اخرى: انه علیه السلام لما سمع تحکیمهم قال: «حکم الله انتظر فیکم» و قال: اما الامرة البرة فیعمل فیها التقی و اما الامرة الفاجرة فیتمتع فیها الشقی الی ان تنقطع مدته و تدركه منيته. (نهج البلاغة فیض، ۱۲۵/ لح ۸۲. خطبه ۴۰).

۴۵. کلمة عادلة یراد بها جور، انما يقولون لامارة و لا بد من امارة برة او فاجرة. الكامل ۱۳۱/۲.

۴۶. کنز العمال عن البیهقی، عن علی علیه السلام قال: لا یصلح الناس الا امیر بر او فاجر، قالوا: یا امیرالمؤمنین هذا البر فکیف بالفاجر؟ قال: ان الفاجر یؤمن الله به السبل و یجاهد به العدو و یجیب به الفئ و یقام به الحدود و یحج به البیت و یعبد الله فیہ المسلم أمناً حتی یاتیه اجله. (کنز العمال ۷۵۱/۵، باب دوم از کتاب خلافت، حدیث ۱۴۲۸۶).

۴۷. اشاره به آیه شریفه ﴿فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفک الذین لا یوقنون﴾ است که خداوند سبحان، پیامبر را در مقابل استهزای کفار و مشرکین دلداری داده و دستور به پایداری و استقامت می‌دهد.

کرد مگر فرمانده و امیر، نیکوکار باشد یا بدکار!

گفتند نیکوکار را می‌دانیم، اما بدکار چگونه؟ حضرت فرمود:

مؤمن در آن حکومت استخدام شده و به وظایف خود عمل می‌کند و فاجر برای نشان دادن خود مهلت داده می‌شود و خداوند هرچیز را به سرآمدش می‌رساند. چنین امیری راه‌های شما را امن و بازارهای شما را با روتق و سرپا نگاه می‌دارد، بیت‌المال را بین شما تقسیم، و با دشمنان‌تان پیکار می‌کند و حق ضعیف را از افراد قوی [یا افراد سرسخت و بدخو] می‌گیرد^{۴۸}.

کنز العمال نیز همین روایت را از ابی‌البختری نقل کرده است^{۴۹}.

توضیح روایت: آنچه در توضیح این روایات [که مضمون آنها نزدیک به هم است] باید گفت این است که: شعار خوارج که می‌گفتند: «لا حکم الا لله» حکم نیست مگر از آن خداوند، شعاری بود که آنان در جنگ صفین سر دادند و پس از آن نیز همواره در فرصتهای مختلف تکرار می‌کردند، این شعار سوءاستفاده‌ای بود از یک حقیقت و آن اینکه خداوند تبارک و تعالی امر و حکم را فقط از آن خود می‌داند و منظور از آن ممکن است حکم تکوینی باشد. یعنی اگر خداوند متعال در عالم تکوین چیزی را اراده فرمود، هیچ چیز نمی‌تواند حکم و خواست تکوینی او را تغییر دهد. و ممکن است حکم تشریحی باشد، بدین صورت که شارع و وضع کننده اصلی احکام در واقع خداوند تبارک و تعالی است و حکم رهبر و فرمانده حق در موارد جزئی نیز در واقع به حکم کلی خداوند و تطبیق بر آن بازگشت می‌کند و یا وجهه حق بودن این شعار بدان جهت باشد که این خداوند است که اطاعت حاکم را واجب نموده است.

و اما اینکه «آنان از این شعار حق، اراده باطل نموده‌اند» بدان جهت است که آنان با توسل به این شعار قصد داشتند از جهت شرعی امر و اگذاری قضاوت به دو حکم [عمر و بن عاص و ابوموسی] را باطل اعلام کنند [با اینکه در ابتدا خود مسبب آن بودند] و در این ارتباط امارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد انکار قرار دهند و به همین جهت در صفین به آن حضرت می‌گفتند: «الحکم لله یا علی لالک^{۵۰} - حکم از آن خداست ای علی نه از آن تو».

۴۸. فی مصنف ابن ابی شیبہ بسنده عن ابی البختری، قال: دخل رجل المسجد فقال: «لا حکم الا لله» فقال علی علیه السلام لا حکم الا لله، ان وعد الله حق ولا يستخفنک الذین لا یوقنون فما تدرؤن ما یقولون هؤلاء؟ یقولون: لا اماره، ایها الناس، انه لا یصلحکم الا امیر بر او فاجر قالوا: هذا البرقد عرفناه فما بال الفاجر؟ فقال: یعمل المؤمن و یملی للفاجر و ینزل الله الاجل و تأمن سبلکم و تقوم اسواقکم و یقسم فیکم و یجاهد عدوکم و یؤخذ للضعیف من القوی او قال من الشدید منکم (المصنف ۳۲۸/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۷۷۷).

۴۹. کنز العمال، ۳۹/۱۱، کتاب الفتن، حدیث ۳۱۶۱۸.

۵۰. وقعة صفین ۵۱۲/.

و اما اینکه حضرت فرمود «مردم مجبور از حکومتند، نیکوکار باشد یا بدکار»، آن حضرت نمی خواهد به حکومت افراد فاجر و بدکار مشروعیت ببخشد، بلکه در صدد است این نکته را بفهماند که حکومت ولو حکومت فاجر باشد بر هرج و مرج عقلاً مقدم است، و روایتهای ذیل نیز مؤید همین معناست:

در شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «امام ستمگر از فتنه بهتر است»^{۵۱}.

و باز از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«خداوند این دین را یاری خواهد کرد به وسیله گروهی که در قیامت اعمال پسندیده و نیکی برای آنان نیست.»^{۵۲}

(در روایتی دیگر آمده، ولو به وسیله فردی فاسق).

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«والی ستمگر کینه توز بهتر از هرج و مرج و فتنه‌ای است که مداوم باشد.»^{۵۳}

و در بحار از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«شیردرنده بهتر از سلطان ستمگر، و سلطان ستمگر بهتر از فتنه‌ای است که مداوم باشد.»^{۵۴}

و اینکه فرمود: «مؤمن در حکومت او وظایف خود را انجام می دهد و کافر از دنیای خود بهره می برد»، شاید «لف و نشر مرتب» باشد [بدین معنی که در حکومت والی نیکوکار مؤمن وظایف خود را انجام می دهد و در حکومت والی فاجر و بدکار، کافر به بهره‌های دنیایی خود می رسد].

و محتمل است که همه به حکومت فاجر باز گردد و یا به مطلق حکومت [در مقابل هرج و مرج و فتنه] و یا اینکه مؤمن در حکومت فاجر، مسئولیت می پذیرد و بدین وسیله عدالت را در میان مردم عملی می سازد، چنانکه علی بن یقطین در حکومت هارون الرشید این گونه بود.

و اینکه فرمود «نیکوکار آسایش یابد» یعنی به خاطر توجه به اموری که ذکر شد و یا با فرا رسیدن مرگ و از دار دنیا رفتنش.

۵۱. الامام الجائر خیر من الفتنه. (شرح نهج البلاغه ابن میثم ۱۰۳/۲).

۵۲. ان الله لیؤید هذا الدین بقوم لاخلاق لهم فی الاخرة و روی بالرجل الفاسق (شرح نهج البلاغه ابن میثم ۱۰۳/۲).

۵۳. وال ظلوم غشوم، خیر من فتنه تدوم. (غرر و درر، ۲۳۶/۶، حدیث ۱۰۱۰۹).

۵۴. اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم (بحار الانوار ۳۵۹/۷۲).